

پرونده «وطن امروز» به مناسبت روز جهانی کارگر

کار، انسان، زندگی

بیراه نیست اگر قرار باشد پرسش فرهنگی سال را مورد شناسایی قرار دهیم تا چشم‌اندازی نسبت به سال پیشرو ترسیم کنیم و بر این اساس مشکلات را کشف و سپس با هدف حل و فصل، صورت‌بندی کنیم. این پرسش معطوف به فرهنگ کار باشد. چه بسا با کشف این پرسش بنیادین و حرکت برای حل آن، بسیاری از خرده‌مسائلی که در ظاهر اصلی و بنیادین به نظر می‌آیند، قدر و منزلت‌شان معلوم شده، به صورت زنجیره‌وار به یکدیگر متصل شوند و راهی برای اصلاح‌شان بیابیم. تراث دینی نیز به ما می‌گوید اقتضای عقلانیت همین کشف اولویت‌ها و ارجحیت‌هاست. باید آنها را به دست آورد و درباره‌شان تمرین حل مساله کرد. این پرونده با چنین دغدغه‌ای صورت‌بندی شده و شکل گرفته است. به طور مشخص پرسشی که راهنمای ما برای این پرونده بوده چنین است: با توجه به تاکید رهبر انقلاب بر رفع موانع اقتصادی و تولید با فرهنگ کار، رابطه کار با فرهنگ سیاسی و اقتصادی چیست؟

کاروآینده انسانی

تأملی دربارهٔ انقطاع فرهنگ کار

فرهنگ کار در ایران از معنا منقطع شده است. این انقطاع معنایی را نمی‌توان صرفا به «تنبلی فرهنگی» یا «بی‌نظمی ساختاری» فروکاست؛ مساله ژرف‌تر است: کار در ایران دچار مصادره‌ای نظری و فرهنگی توسط منطق نئولیبرالی شده است. در این منطق، کار گر نه عامل تولید که منبعی قابل مدیریت و بهینه‌سازی است و معنای کار نه در تولید ارزش یا ساختن جامعه، که در توان رقابت، بهره‌وری فردی و ساز-گاری با الگوهای سرمایه‌داری جهانی تعریف می‌شود.

اگر روزگاری مارکس از «از خودبیگانگی کارگر» سخن می‌گفت -از آنکه انسان در فرآیند تولید، از محصول کار خویش، از خود و از دیگران بیگانه می‌شود - امروز باید از حرله‌ای سخن گفت که در آن حتی دیگر «کار» به معنای پیشین خود باقی نمانده است. امروز با جهانی مواجهیم که در آن نمادها و ظواهرها به جای حقیقت نشسته‌اند. کار نه در تولید ارزش، که در تولید تصویر، برند و عملکرد قابل اندازه‌گیری معنا می‌یابد.

فرهنگ منابع انسانی که به ظاهر به بی «تولمندسازی» نیروی کار است، در واقع پروژهای است برای منقادسازی انسان‌ها به نظامی که ارزش کار را از درون تپي کرده است. دیگر نه فضیلت در کار معنا دارد، نه خلاقیت، نه حتی

ارزشمندی کار، اعتبار سیاست

چرا فرهنگ سیاسی بدون کارآفرینی به فساد و دغل بازی ختم می‌شود؟

هیچ جامعه‌ای بدون کار معنا نمی‌یابد، همان‌طور که هیچ سیاستی بدون اتکا به عدالت، کارآمدی و شایسته‌سالاری نمی‌تواند پایدار بماند اما پرسش بنیادین این است: در غیاب فرهنگ کار و کارآفرینی، سیاست چه مسیری را طی می‌کند؟ واقعیت تلخ در بسیاری از کشورها پویژه در جوامع در حال توسعه این است که نبود بنیان‌های اقتصادی مولد و بی‌اعتنایی به کارآفرینی، سیاست را به بازیچه‌ای برای منافع شخصی، رانت‌خواری و فساد بدل کرده است. در این یادداشت تحلیل، به نقش محوری «کار» در سلامت ساختار سیاسی پرداخته و بررسی می‌کنیم چگونه غیبت آن، به فروپاشی اعتماد عمومی، نابودی عدالت اجتماعی و سقوط شایسته‌سالاری می‌انجامد.

■ **کار به عنوان ستون فقرات سلامت سیاسی**

در سیاست سالم، مشروعیت و کارآمدی نظام سیاسی نه از شعارهای پرطمطراق، بلکه از پیوند ارگانیک با ساختارهای اقتصادی و اجتماعی مولد حاصل می‌شود. هنگامی که سیاستمداران خود زاده نظام‌های تولیدی و تجربه‌های کاری باشند، فهم دقیق‌تری از مشکلات معیشتی، کارآفرینی، بروکراسی اقتصادی و چالش‌های بازار دارند. بر عکس، در ساختارهایی که سیاست از کار جدا می‌شود، میدان برای افرادی باز می‌شود که نه از مسیر تلاش و تجربه، بلکه از راه نزدیکی به قدرت و دوندیهای پشت‌پرده بالا آمده‌اند. این شکاف، مستقیما منجر به سیاست‌ورزی غیرمولد، رانته و فاسد می‌شود.

■ **فرهنگ کار و کارآفرینی: سبیری در برابر فساد سیستماتیک**

کارآفرینی، برخلاف تصور رایج، صرفا به معنای رانندازی یک کسب‌وکار نیست، بلکه نوعی نگرش به زندگی، تولید، مسؤولیت‌پذیری و حل مساله است. در نظام‌های سیاسی که این روحیه ترویج می‌شود، رقابت سالم، نوآوری و پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه جایگزین وابستگی به قدرت و منابع دولتی می‌شود اما در نبود این فرهنگ، افراد برای رسیدن به منابع، به جای نوآوری به رانت متوسل می‌شوند. فساد از جایی آغاز می‌شود که موفقیت نه به کار، بلکه به نزدیکی با مراکز قدرت وابسته شود.

■ **سیاست بدون کار، ابزار توزیع ناعادلانه قدرت و ثروت**

در جوامعی که ارزش کار نادیده گرفته می‌شود، سیاست از رسالت واقعی

خود - یعنی تنظیم و هدایت منابع در جهت منافع عمومی - منحرف شده و به ابزار توزیع امتیازات خاص میان گروه‌های وابسته بدل می‌شود. چنین سیستمی نه‌تنها عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند، بلکه توانایی جامعه در بهره‌گیری از ظرفیت‌های انسانی را نابود می‌کند. نتیجه، چیزی جز فرار زنجیان، گسترش نارضایتی عمومی و کاهش سرمایه اجتماعی نیست. تجربه تاریخی بسیاری از کشورها، از آمریکای لاتین تا خاورمیانه، نشان داده است حذف کار از معادلات سیاسی، مساوی با پرورش طبقات مخ‌ف‌ور و نابودی رقابت سالم است.

■ **شایسته‌سالاری بدون فرهنگ تولید ممکن نیست**

شایسته‌سالاری مفهومی است که بدون زیرساخت‌های واقعی اقتصادی و فرهنگ کار معنا نمی‌یابد. وقتی معیارهای موفقیت و ارتقای اجتماعی به تلاش، تخصص و تجربه متصل باشد، افراد برای رشد، به جای اتباطات سیاسی، به توانمندی خود تکیه می‌کنند اما در فضای غیرمولد، ملاک موفقیت داشتن «پشتوانه» سیاسی است، نه «توانایی». بنابراین سیاست بدون کار، بستر رشد فرصت‌طلبان و تضعیف‌کننده متخصصان واقعی خواهد بود.

■ **نقش نهادهای سیاسی در تقویت یا تخریب فرهنگ کار**

نهادهای سیاسی (اعم از احزاب، مجالس، دولت‌ها و نهادهای قضایی) می‌توانند نقشی تعیین‌کننده در ترویج یا تضعیف فرهنگ کار ایفا کنند. سیاست‌گذاری‌هایی چون حمایت از کسب‌وکارهای نوپا، تسهیل شرایط اشتغال، حذف امتیازهای خاص برای اقلیت‌های وابسته به قدرت و شفاف‌سازی مالی، همه و همه از جمله ابزارهایی هستند که می‌توانند جهت‌گیری یک جامعه را به سوی تولید، عدالت و توسعه پایدار سوق دهند. بی‌توجهی به این سیاست‌ها نشانه‌ای روشن از فاصله‌گرفتن سیاست از نیازهای واقعی مردم‌است. در نهایت، جامعه‌ای که در آن سیاستمداران از دل کار و تجربه بیرون نیامده باشند، دیر باز زود گرفتار انحراف، فساد و ناکارآمدی خواهد شد. فرهنگ سیاسی بدون پیوند با فرهنگ کارآفرینی، سیاست را از عرصه خدمت به میدان رقابت برای غنیمت‌طلبی بدل می‌کند. راه‌نجات از این چرخه معیوب، بازتعریف رابطه کار و سیاست است؛ یعنی بازگرداندن سیاست به نقش راهبری در مسیر تولید، عدالت و شایسته‌سالاری. مخاطبان این پیام نه‌تنها سیاست‌گذاران، بلکه تکن‌کث شهروندانی هستند که خواهان آینده‌ای روشن، شفاف و عادلانه‌اند. تا زمانی که «کار» ارزش نباشد، «سیاست» نیز اعتباری نخواهد داشت.

کار برای تأمین معیشت یا بنیانی برای تمدن؟

ساختن بنیان‌های تمدنی را دارد.

■ **مسیر عدالت اجتماعی**

یکی از عمیق‌ترین بحران‌های جوامع امروز، افزایش نابرابری اقتصادی و شکاف‌های طبقاتی است. نظام‌های اقتصادی مبتنی بر شایسته‌سالاری در عرصه کار می‌توانند تا حدود زیادی این نابرابری را مهار کنند، اگر فرصت‌های شغلی متناسب با توانمندی و تلاش افراد توزیع شود، امکان حرکت طبقات پایین به سمت طبقات بالاتر فراهم می‌شود اما هنگامی که بازار کار به واسطه انحصار، رانت یا نابرابری آموزشی از تعادل خارج شود، کار به عاملی برای بازتولید نابرابری بدل می‌شود. کار شایسته، با مزد عادلانه و فرصت برابر، می‌تواند ابزاری موثر برای تحقق عدالت اجتماعی باشد. این امر پویژه در جوامع در حال توسعه، همچون ایران، از اهمیت دوچندان برخوردار است.

در این شرایط که اقتصاد جهانی با بحران‌های پی‌درپی روبه‌رو است و وابستگی به خارج می‌تواند آسیب‌زا باشد، تقویت اقتصاد مقاومتی به ضرورتی استراتژیک تبدیل شده است. کار در اینجا نه‌فقط به عنوان تولید درآمد، بلکه به عنوان کنش ملی برای بقا و استقلال معنا می‌یابد. توسعه کسب‌وکارهای بومی، حمایت از صنایع دانش‌بنیان و ترویج فرهنگ کارآفرینی، همگی بر مبنای مشارکت گسترده نیروی کار استوارند. به بیان دیگر، هر کارگری که در یک کارگاه کوچک، واحد کشاورزی یا شرکت فناوریانه فعال است، بخشی از یک سیستم دفاع اقتصادی را شکل می‌دهد که استقلال کشور را تضمین می‌کند. این نگاه، کار را به ابزاری راهبردی در سیاست کلان تبدیل می‌کند.

لذا کار دیگر صرفا یک ابزار برای امرار معاش نیست، بلکه در دنیای امروز، نقشی پیچیده‌تر و بنیادین‌تر ایفا می‌کند. کار در عین حال که موتور تولید اقتصادی است، سرمایه‌ای فرهنگی است که هویت فردی و جمعی را شکل می‌دهد، نابرابری‌ها را کاهش می‌دهد و حتی امنیت ملی را تضمین می‌کند. ما باید از تقلیل کار به یک ضرورت زیستی برهیز کنیم و آن را به چشم یک پروژه فرهنگی، اجتماعی و تمدنی ببینیم. بازتعریف جایگاه کار می‌تواند آغاز مسیری باشد که در آن جامعه‌ای پویاتر، عادلانه‌تر و مستقل‌تر ساخته می‌شود. به بیان دیگر، اگر کار را درست ببینیم و بشناسیم، می‌توانیم از آن نه فقط برای ساختن اقتصاد، بلکه برای ساختن جامعه بهره بگیریم.

جوان ایرانی و بحران معنای کار

درباره یک معضل پیچیده

در گذشته نچندان دور، شغل برای بسیاری از جوانان ایرانی نه‌تنها وسیله‌ای برای امرار معاش، بلکه نمادی از هویت، منزلت اجتماعی و تحقق رؤیایها بود. امروز اما در گفت‌وگو با نسل جدید، باواژه‌هایی همچون «بی‌معنایی»، «سردرگمی»، «فقردرگی شغلی» و حتی «بی‌انگیزگی کامل» مواجه می‌شویم. این تغییر نگرش تصادفی نیست، بلکه بازتابی از تحولات عمیق اقتصادی، فرهنگی و روانی جامعه‌ای است که جوانانش در تلاقی میان آرمان‌های نسل‌های پیشین و واقعیت‌های متزلزل امروز ایستاده‌اند.

■ **ابعاد بحران**

برای نسلی که سال‌ها درس خوانده، مدرک گرفته و در پی جایگاه اجتماعی بوده، بیکاری نه‌تنها ناکامی اقتصادی، که ضربه‌ای روانی است. رابطه سنتی میان «تحصیل» و «شغل» در جامعه امروز ایران به شکلی نگران‌کننده تضعیف شده است. جوانی که با امید به آینده‌ای روشن وارد دانشگاه می‌شود، پس از فارغ‌التحصیلی، خود را در صف بیکاران می‌یابد. این شکاف عمیق، نه‌تنها اعتماد به نهادهای آموزشی و اجتماعی را کاهش می‌دهد، بلکه معنای بنیادی کار را به چالش می‌کشد، چرا که وقتی کار دیگر پادش تلاش و شایستگی نباشد، انگیزه از میان می‌رود. حقیقت این است که کار، بخشی از هویت انسانی است. بسیاری از ما، خود را از طریق نقشی که در جامعه داریم تعریف می‌کنیم: «معلم»، «مهندس» و «پرستار» اما وقتی این نقش‌ها برای ثبات، کم‌درآمد و فاقد شان اجتماعی می‌شوند، بحران هویت گریبان‌گیر می‌شود. جوانی که در فضای کار موقت، قراردادهای یک‌ماهه و مشاغل غیرمربط با تخصص خود درگیر است، دچار نوعی بی‌ثباتی روانی و ارزشی می‌شود. در این شرایط، کار دیگر فضایی برای رشد نیست، بلکه میل به مسندای انسانی بسازیم، باید فرهنگ کار را از سلطه تصویر معنای کار در ایران، میل فراینده به مهاجرت است. برخلاف گذشته که انگیزه‌های مهاجرت عمدتا مالی بود، امروز «حساس بی‌آیندی» و «نبود معنا» عمل اصلی

مهندسی فرهنگ یا معماری توهم؟

نقش رسانه و تربیون‌داران در تبیین یا تحریف فرهنگ کار

در جهانی که تصویر، صدا و روایت بیش از هر زمان دیگری در شکل‌گیری افکار عمومی نقش دارد، رسانه‌ها به عنوان تربیون‌داران اصلی جامعه، نیقظ آیینی‌ای از واقعیت، بلکه پندار برای بازسازی و حتی تحریف آن به‌شمار می‌آیند. یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که تحت تأثیر مستقیم این فرآیند قرار دارد، فرهنگ کار و نگرش جامعه نسبت به مفاهیمی چون شغل، تلاش و کارآفرینی است. این یادداشت به بررسی این مساله می‌پردازد که رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی چگونه می‌توانند هم نقش سازنده در ترویج ارزش‌های مثبت کاری ایفا کنند و هم -در صورت انحراف- در شکل‌گیری گفتمان‌های مخرب و ضدکار موثر باشند.

■ **ابعاد مختلف نقش رسانه در فرهنگ‌سازی کار**

نقش رسانه صرفا انتقال اطلاعات نیست، بلکه رسانه‌ها در خلق معانی، ساخت نمادها و القای ارزش‌ها سهم مهمی دارند. وقتی رسانه‌ها کار را صرفا به عنوان ابزاری برای بقا یا کسب درآمد نشان می‌دهند و نه عاملی برای تحقق خلاقیت و معنا در زندگی، بتدریج در ذهن مخاطب، کار از یک ارزش اجتماعی به یک اجبار خسته‌کننده تنزل می‌یابد. برعکس، زمانی که برنامه‌ها، فیلم‌ها یا تبلیغات بر تلاش، نوآوری، خودکامی و اثرگذاری اجتماعی افراد تأشغل تمرکز می‌کنند، فرهنگ کار به شکلی مثبت بازتعریف می‌شود. برای مثال، در بسیاری از سریال‌های تلویزیونی غربی، کارآفرینان یا کارمندان موفق به عنوان قهرمان‌هایی با قدرت تغییر جامعه نمایش داده می‌شوند، در حالی که در برخی تولیدات رسانه‌ای داخلی، ثروت ناگهانی یا موفقیت‌های بی‌دلیل، بدون تلاشی واقعی، به تصویر کشیده می‌شود. نهادهایی مانند مدارس، مساجد و دانشگاه‌ها و چه‌رهمای تأثیرگذار (اعم از دینی، فرهنگی یا هنری) در کنار رسانه‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت یا تخریب گفتمان کار دارند. زمانی که تربیون‌داران، بدون تحلیل علمی، صرفا به ستایش کلیشهای از کار یا نگوشت بیکاری می‌پردازند، عملا از اثرگذاری خود می‌کاهدند. خطابه‌هایی که کار را نوعی «قدرتبر محتم» یا صرفا «تکلیف شرعی» معرفی می‌کند، بدون ارائه مدل‌های عملی موفقیت، در ذهن مخاطب نسل جوان شکاف ایجاد می‌کند. آنچه مورد نیاز است، روایت‌هایی است که بین تلاش فردی، مهارت‌آموزی، نوآوری و پیشرفت اجتماعی (رابطه‌ای عینی برقرار کند. این در حالی است که در بسیاری از آثار تصویری، شغل‌ها به گونه‌ای به تصویر کشیده

ازشر لازم تا جهاد مقدس

تفاوت نگرش به کار در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی و نقش آن در پیشبرانی تمدنی

شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۳۰۶

اندیشه

است. جوانان نمی‌خواهند صرفاً برای زنده ماندن کار کنند، آنها به دنبال امکان ساختن، تأثیرگذاری و رشد هستند. وقتی این اقق در مرزهای جغرافیایی وطن محو می‌شود، میل به کوچ، تنها گزینه باقیمانده تلقی می‌شود. این پدیده نشان می‌دهد بحران کار در ایران، بیش از آنکه اقتصادی باشد، معنایی است.

حال پرسش کلیدی اینجاست: چگونه می‌توان معنا را به کار بازگرداند؟ بخشی از پاسخ در بازتعریف سیاست‌های کلان اقتصادی، ایجاد فرصت‌های برابر، ارتقای کیفیت آموزش و افزایش شفافیت بازار کار نهفته است اما سوی دیگر ماجرا، فرهنگی است. جوانان نیاز دارند در گفتمان عمومی، کار به عنوان ارزش انسانی و نه فقط ابزار معیشت بازنامای شود. رسانه‌ها، نهادهای فرهنگی و خانواده‌ها باید در تغییر این نگاه سهم داشته باشند. بازسازی معنا از دل همین کنش‌های فرهنگی و اجتماعی آغاز می‌شود. در نهایت، آنچه که بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد، امید است. امید به مثابه سرمایه روانی و اجتماعی، نیروی محرک معناست. سیاست‌گذاران، کارفرمایان، نخبگان فرهنگی و حتی معلمان مدرسه، همه باید سهم خود را در بازتولید این سرمایه ایفا کنند. فرصت‌های شغلی بدون چشم‌انداز، جوان را فرسوده می‌کند اما چشم‌انداز روشن - حتی در دل سختی - می‌تواند او را به حرکت وادار. بنابراین برای عبور از بحران معنای کار، باید ابتدا بحران امید را جدی گرفت.

■ **آینده‌ای که باید ساخت، نه اینکه منتظرش نشست**

جوان ایرانی در بزنگاه دشواری ایستاده است؛ میان گذشته‌ای پر از آرمان و آینده‌ای پر از ابهام. اگرچه بحران معنای کار یک معضل پیچیده و چندوجهی است اما راه‌برون‌رفت از آن نیز در همان پیچیدگی نهفته است؛ از بازنگری در ساختارهای اقتصادی و آموزشی گرفته تا اصلاح نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی نسبت به کار. در این مسیر، نمی‌توان فقط از جوان انتظار تأویر داشت، بلکه جامعه‌نظام حکمکنی را به‌نهادن مدنی باید سهم خود را بازپذیرد. آینده شغلی جوانان، با معنا، امید و فرصت بازتعریف می‌شود؛ نه با وعده‌های بی‌پشتوانه، بلکه با اقداماتی ریشه‌دار، همدلانه و مبتنی بر واقعیت.

می‌شوند که یا تحقیرآمیزند یا نامرتبط با واقعیت بازار کار. کارگران، رانندگان، معلمان یا کارمندان به ندرت به عنوان شخصیت‌هایی پویا و ابهام‌بخش معرفی می‌شوند. این نوع انزنامی نه تنها احترام اجتماعی نسبت به برخی مشاغل را تضعیف می‌کند، بلکه باعث می‌شود نسل جوان نسبت به ورود به این حوزه‌ها بی‌انگیزه شود. در مقابل، نشان دادن داستان‌هایی موفق از افراد عادی که با پشتکار به نتایج مثبت رسیده‌اند، می‌تواند انگیزه‌های اجتماعی و فردی را از نقا بخشد. یکی از مهم‌ترین بسترهای تقویت فرهنگ کار، ترویج کارآفرینی است اما نه از طریق شعارهای تکراری یا کلیشه‌ای. همه می‌توانند موفق شوند»، بلکه با تحلیل دقیق از مراحل پرسسک و سخت مسیر کارآفرینی، رسانه‌ها باید بتوانند از دل تجربه‌های واقعی، مستندهایی تولید کنند که هم دشواری‌ها را نشان دهند، هم راهکارهای عملی برای عبور از موانع، الگوسازی‌های واقع‌گرایانه، آموزش‌های مهارتی و گفت‌وگو با صاحبان کسب‌وکارهای کوچک موفق، از موثرترین ابزارها در این مسیر است. متأسفانه برخی محتواها کارآفرینی را به سکه زدن از هیچ تقلیل می‌دهند که نتیجه‌اش، سرخوردگی بعد از ورود به دنیای واقعی اقتصاد است. برای بازسازی گفتمان عمومی درباره شغل و کارآفرینی، چند رویکرد مکمل باید مدنظر قرار گیرد.

تولید محتوای رسانه‌ای با محوریت تجربه‌های الهام‌بخش واقعی، نه داستان‌های خیالی و غیرقابل تعمیم؛ بازنگری در آموزش رسمی برای ارتقای مهارت‌های واقعی به جای القای صرف مدرک گرایی؛ تقویت نهادهای میانی (مانند سازمان‌های مردم‌نهاد و پلتفرم‌های دیجیتال) برای ترویج فرهنگ گفت‌ووی سازنده درباره کار؛ تغییر لحن و روایت تربیون‌داران فرهنگی، از نصیحت به مشارکت در طراحی چشم‌انداز آینده کار جوانان.

فرهنگ کار و نگرش به شغل، صرفا از دل قوانین اقتصادی یا سیاست‌های کلان متولد نمی‌شود، بلکه در بطن روایت‌هایی شکل می‌گیرد که رسانه‌ها و تربیون‌دارن به جامعه القا می‌کنند. اگر این روایت‌ها تحقیرآمیز، غیرواقعی یا مبهم باشند، نتیجه‌اش بی‌اعتمادی، بی‌تفاوتی و مهاجرت ذهنی نسل‌های جوان از دنیای کار خواهد بود اما اگر با دقت، صداقت و شناخت عمیق از ساختارهای اجتماعی، تصویرهایی امیدوارکننده اما واقع‌گرایانه از کار و کارآفرینی ارائه شود، می‌توان امید داشت فرهنگ کار بازتعریف شود؛ نه به عنوان اجبار، بلکه به عنوان امکانی برای رشد، خلاقیت و مشارکت در ساخت جامعه‌ای بهتر.

کار را اغلب در هیاهوی روزمره به عنوان ابزاری برای تأمین معاش در نظر می‌گیریم اما آیا این تنها نقش آن است؟ در جهانی که شکاف‌های طبقاتی عمیق‌تر شده است و اقتصادهای محلی زیر فشار جهانی‌سازی خم شده‌اند، بازنگری در مفهوم کار ضرورتی حیاتی است. کار نه‌تنها موتور حرکت اقتصادی یک جامعه است، بلکه بستری است که ارزش‌های فرهنگی، حس تعلق و هویت جمعی در آن شکل می‌گیرد. حال آیا باید کار را صرفا به عنوان ابزار تولید ثروت دانست یا آن را سرمایه‌ای فرهنگی و سازنده‌ای برای بنیان اجتماعی تلقی کرد؟

نخستین و شناخته‌شده‌ترین نقش کار در جوامع مدرن، نقشش در تولید اقتصادی است. در هر نظام اقتصادی، اعم از سرمایه‌داری، سوسیالیستی یا اقتصاد مختلط، نیروی کار عنصر اصلی تولید محسوب می‌شود. افزایش بهره‌وری، رشد تولید ناخالص داخلی و استقلال اقتصادی همگی متکی بر ساختاری منسجم از نیروی کار کارآمدند. در کشورهایی که اشتغال مولد بدرستی سامان یافته است، رابطه مستقیمی میان میزان مشارکت اقتصادی و رفاه عمومی مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، کشورهای اسکاندیناوی با الگوهای کاری مشارکتی، موفق به ایجاد توازن میان تولید اقتصادی و عدالت اجتماعی شده‌اند. بنابراین کار در این سطح، ابزار پیشرفت اقتصادی است و از آن گریزی نیست.

با این همه، اگر کار تنها به عنوان ابزار معیشت دیده شود، از ظرفیت فرهنگی و اجتماعی آن غفلت خواهیم کرد. فرهنگ کار، به معنای ارزش‌ها، نگرش‌ها و هنجارهایی است که برپایوم فعالیت کاری شکل می‌گیرد که خود نوعی «سرمایه فرهنگی» به شمار می‌رود. وقتی کار در جامعه‌ای ارزشمند تلقی شود و مفهوم «کار شایسته» جایگاه فرهنگی یابد، این فرهنگ به تقویت اعتماد اجتماعی، نظم، خلاقیت و حتی سرمایه اجتماعی منجر می‌شود. در جوامعی که کار صرفا یک اجبار اقتصادی تلقی می‌شود، مشارکت اجتماعی کاهش می‌یابد و بیگانگی فرد با جامعه شدت می‌گیرد. اینجاست که کار از یک «کنش اقتصادی» به یک «کنش فرهنگی» بدل می‌شود که توان

کار، مفهومی است که همه انسان‌ها در زندگی روزمره با آن درگیرند اما معنا، جایگاه و غایت آن در بسترهای فکری و تمدنی گوناگون تفاوت‌های بنیادین دارد. در حالی که در بخش‌هایی از سنت فلسفی غرب، کار به عنوان «شری لازم» یا باری تحمیلی بر دوش انسان دیده شده، در تفکر اسلامی، کار نه تنها مذموم نیست، بلکه در جایگاه‌هایی به «عبادت»، «جهاد» و حتی «کرامت» انسانی ارتقا یافته است. این تفاوت ظاهرا نظری در واقع نمودار ۲ رویکرد کلاما متفاوت نسبت به انسان، هستی و نسبت فرد با جامعه است.

اما چرا این تفاوت اهمیت دارد؟ زیرا نوع نگاه به کار، فقط محدود به نظریه‌پردازی نیست، بلکه می‌تواند به عنوان یکی از پیشران‌های اصلی شکل‌گیری یا فروپاشی تمدن‌ای باقی‌نقش کند. در تاریخ فلسفه غرب، پویژه در سنت یونانی و تا حدودی قرون وسطی، کار جسمی به طور کلی خوار شمرده می‌شد. افلاطون در کتاب جمهوری، کار را وظیفه‌ای اندون شان فیلسوفان و طبقه حاکم می‌دانست و آن را به بردگان و طبقه پایین جامعه نسبت می‌داد. ارسطو نیز با وجود دقت‌های فراوانش در سیاست و اخلاق، کار را فعالیتی غیرآزاد و ابزاری برای تأمین زندگی می‌دانست، نه عنصری سازنده در شخصیت انسانی. در این پیشن، فراغت (Leisure) و تفکر، غایت زندگی تلقی می‌شود و کار تنها وسیله‌ای ناگزیر برای دست یافتن به آن است. در دوران مدرن نیز اگرچه با ظهور پروتستانسیسم و اخلاق کاری کالوینیستی، نوعی مشروعیت دینی به کار داده شد اما همچنان رگه‌هایی از نگاه ابزاری به کار در نظریات اقتصادی و فلسفی مدرن باقی ماند. در بسیاری از دیدگاه‌های مدرن، کار بر بستر نظام سرمایه‌داری به عنوان یک ضرورت اقتصادی و ابزار تولید ثروت تبیین می‌شود، نه به مثابه مسیری برای تعالی روحی یا اخلاقی انسان. در مقابل، فلسفه اسلامی نگاهی کلاما متفاوت به کار دارد. در این سنت فکری، کار نه‌تنها وسیله‌ای برای تأمین معاش است، بلکه یکی از مصادیق رشد معنوی اخلاقی و اجتماعی انسان محسوب می‌شود. فرموده گذر «الحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْعُجُوزِ» (از امام علی(ع) در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه، دقیقاً بر همین معنا تأکید دارد: «پیشرو با عفت، از ثروتمند فاسق برتر است». در این نگاه، کار صرفا تولید کالا یا درآمد نیست، بلکه عرصه‌ای برای تحقق فضایل انسانی چون قناعت، اعتدالاری و توکل است.

در آموزه‌های نبوی نیز کسی که برای تأمین نیاز خانواده‌اش تلاش می‌کند، در ردیف مجاهد در راه خدا قرار داده شده است. این نگاه، کار را از سطحی اقتصادی به سطحی ارزشی و ایمانی ارتقا می‌دهد. همچنین بر خلاف نگاه ایستا و طبقاتی